نشریه علمی روانشناسی فرهنگی
(Cultural Psychology)

روان‌شناسی فرهنگی

دوفصلنامهٔ علمی، پژوهشکدهٔ تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی (سمت)
دورهٔ ۹، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۴
شاپا چاپی: ۲۵۸۸-۷۲۱۱
شاپا الکترونیکی: ۶۳۸۸ ـ ۲۶۷۶

تروما، مردانگی و ناپایداری ادراک در بستر فرهنگی: تحلیل روان‌شناختی «سه قطره خون» از صادق هدایت

زهرا حق‌شناس[۱] ✉، **زینب قائم‌پناه**[۲]

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گناباد، گناباد، ایران. **نویسنده مسئول:** d.haghshenas@gonabad.ac.ir
۲. دکترای تخصصی، دانشکده روان‌شناسی، دانشگاه جورج تاون، واشنگتن دی سی، آمریکا.

اطلاعات مقاله

تاریخ‌ها:
دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۹
پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۶

واژگان کلیدی:
بی‌ثباتی ادراکی
تروما
روایت
سه قطره خون
صادق هدایت

چکیده

پژوهش حاضر با تمرکز بر داستان «سه قطره خون» صادق هدایت، به بررسی بازنمایی تجربه تروماتیک و سازوکارهای روان‌شناختی سازمان‌دهنده آن در سطح روایت می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش نشان می دهد که تجربه تروماتیک چگونه از طریق الگوهای تکرار، گسست زمانی، بی‌ثباتی ادراکی و روابط بین‌فردی در متن صورت‌بندی می‌شود. پژوهش از نوع کیفی و مبتنی بر تحلیل متنی بر رویکرد تفسیری است و چارچوب نظری آن بر دیدگاه کتی کاروث استوار است. داده‌های پژوهش شامل متن داستان و تحلیل در سطح درون‌متنی انجام شده‌است. یافته‌ها سه مضمون اصلی را آشکار ساخت: منطق تکرار در سطح نشانه‌ها و کنش‌های روایی، بی‌ثباتی ادراکی در قالب ابهام میان واقعیت و خیال، ناپیوستگی حافظه و سیالیت هویت و نیز الگوهای همسان در روابط عاطفی و بین‌فردی. این مضامین در تعامل با یکدیگر ساختاری روایی ایجاد می‌کنند که در آن تجربه نه در قالب توالی خطی رویدادها، بلکه از طریق بازگشت‌های مکرر، گسست‌های زمانی و بازتولید الگوهای ادراکی و رابطه‌ای سازمان می‌یابد. نتایج نشان می‌دهد که تروما در «سه قطره خون» صرفاً به‌عنوان محتوای یک تجربه روانی بازنمایی نمی‌شود، بلکه در سطح ساختار روایت عمل می‌کند و بر نحوه سازمان‌یافتگی زمان، حافظه، ادراک و روابط تأثیر می‌گذارد. داستان، تصویری از تجربه‌ای ارائه می‌کند که در آن گسست حافظه، ناپایداری ادراک و بازتولید الگوهای عاطفی مانع انسجام تجربه می‌شوند. این مطالعه بر ظرفیت رویکردهای روان‌شناختی در فهم روایت‌های مدرن فارسی و تبیین پیوند میان ساختار روایت و تجربه تروماتیک تأکید می‌کند.

استناد: حق‌شناس، زهرا، قائم‌پناه، زینب (۱۴۰۴). تروما، مردانگی و ناپایداری ادراک در بستر فرهنگی: تحلیل روان‌شناختی «سه قطره خون» از صادق هدایت، *روان‌شناسی فرهنگی*، ۹(۲). ۱۵۹-۱۷۱.

https://doi.org/10.30487/jcp.2026.582352.1903

۱۴۰۴/۲۰۲۶ نویسنده(گان). این مقاله یک اثر دسترسی آزاد است که تحت مجوز CC BY 4.0 منتشر شده است. استناد و انتشار مجدد این اثر با ذکر منبع درست مجاز است. منتشرشده توسط نشریه روان‌شناسی فرهنگی (سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت)).

Cultural Psychology

Vol. 9, Issue 2
Fall 2025 - Winter 2026
Print ISSN: 2676-6388
Online ISSN: 2676-6388

نشریه علمی روانشناسی فرهنگی
(Cultural Psychology)

"Trauma, Masculinity, and the Instability of Perception in a Cultural Context: A Psychological Analysis of Sadeq Hedayat's 'Three Drops of Blood'."

Zahra Haghshenas [1] ✉, Zeinab Ghaempanah [2]

1. Assistant Professor, Department of English Language and Literature, Faculty of Humanities, University of Gonabad, Gonabad, Iran. Corresponding Author: d.haghshenas@gonabad.ac.ir
2. Ph.D. in Psychology, Department of Psychology, Georgetown University, Washington D.C., USA.

Article Info

History
Received: October 21, 2025
Accepted: January 26, 2025

Keywords
Perceptual instability
Trauma
Narrative
three drops of blood
Sadegh Hedaya

Abstract

This study, focusing on Sadegh Hedayat's "Three Drops of Blood," examines the representation of traumatic experience and the psychological mechanisms that organize it at the level of narrative structure. The central research question is how traumatic experience is configured through patterns of repetition, temporal disruption, perceptual instability, and interpersonal relations within the text. The study is qualitative in nature and is based on interpretive textual analysis, with its theoretical framework grounded in Cathy Caruth's perspective. The dataset consists of the full text of the story, and the analysis is conducted at an intratextual level. The findings reveal three main themes: the logic of repetition at the level of narrative signs and actions; perceptual instability manifested in the ambiguity between reality and imagination, discontinuity of memory, and fluidity of identity; and recurring patterns in emotional and interpersonal relationships. These themes interact to form a narrative structure in which experience is not organized as a linear sequence of events, but rather through recurrent returns, temporal ruptures, and the reproduction of perceptual and relational patterns. So trauma is not merely represented as the content of a psychological experience, but operates at the level of narrative structure itself, shaping the organization of time, memory, perception, and relationships. From this perspective, the story presents an experience in which memory fragmentation, perceptual instability, and the repetition of affective patterns undermine experiential coherence. This study highlights the capacity of psychological approaches to illuminate modern Persian narratives and to clarify the relationship between narrative structure and traumatic experience.

Citation: Haghshenas, Z., & Ghaempanah, Z. (2026). "Trauma, Masculinity, and the Instability of Perception in a Cultural Context: A Psychological Analysis of Sadeq Hedayat's 'Three Drops of Blood'." *Cultural Psychology*, *9*(2), 159-171. https://doi.org/10.30487/jcp.2026.582352.1903

2026 The Author(s). This is an Open Access article distributed under CC BY 4.0**.** Reuse and distribution are permitted with proper citation. Published by Cultural Psychology (Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT)).

مقدمه

خیانت در روابط صمیمی یکی از شدیدترین اشکال نقض اعتماد بین‌فردی است که پیامدهای آن فراتر از واکنش‌های هیجانی کوتاه‌مدت بوده و می‌تواند به بازآرایی بنیادین در ساختار شناختی، هیجانی و هویتی فرد منجر شود. (Pittman، ۲۰۲۵) در روان‌شناسی رابطه‌ای، خیانت صرفاً یک رفتار منفرد تلقی نمی‌شود، بلکه نوعی شکست در نظام معنایی رابطه و فروپاشی روایت مشترک زوجین از گذشته، حال و آینده است (Squires, ۲۰۱۴) رخدادی که انسجام تجربه زیسته فرد را دچار گسست می‌کند و زمینه‌ساز شکل‌گیری وضعیت‌های تروماتیک می‌شود (Fishbane , ۲۰۱۳).

معنا و شدت خیانت در بستر نظام‌های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی شکل می‌گیرد از این رو نمی‌توان آن را فقط در سطح فردی تحلیل کرد (Fincham ,۲۰۱۷) مفاهیمی مانند اعتماد، وفاداری، غیرت، ناموس و هویت جنسیتی در هر فرهنگی چارچوب‌های شناختی ـ هنجاری هستند که ادراک فرد از خیانت را سازمان‌دهی می‌کنند(خزائی و همکاران ،۲۰۲۳). در این چارچوب، تجربه خیانت تنها رویدادی رابطه‌ای نیست، بلکه نوعی«اختلال در نظم فرهنگی معنا» تلقی می‌شود که می‌تواند سبب بحران هویت و فروپاشی نظام معنایی فرد شود. (Sinaga& Damanik, 2025) در چنین بستری، تروما به‌عنوان پیامد روان‌شناختی و فرهنگی این فروپاشی معنا نمود می‌یابد (Caruth, ۱۹۹۶) در رویکردهای معاصر، تروما یک تجربهٔ آسیب‌زا نیست، بلکه نوعی اختلال در پردازش و یکپارچه‌سازی تجربه در زمان و حافظه است که خود را در قالب بازگشت‌های ناگهانی، گسست‌های روایی و ناپیوستگی در ادراک نشان می‌دهد (Uzer et al 2023).

روان‌شناسی فرهنگی بر این امر تاکید دارد که نحوه تجربه و بیان تروما از ساختارهای فرهنگی معنا و الگوهای روایت‌پردازی اجتماعی تاثیر می‌پذیرد. بر این اساس، روایت نه صرفاً بازتاب تجربه، بلکه یکی از سازوکارهای اصلی سازمان‌دهی تجربه انسانی است. انسان‌ها تجربه‌های خود را در قالب ساختارهای روایی معنا می‌کنند و این ساختارها تعیین می‌کنند که چه چیزی به‌عنوان «رخداد»، «حافظه» یا «هویت» تثبیت شود. (McAdams: ۲۰۲۱) بنابراین، روایت هم‌زمان محصول تجربه و تولیدکننده شکل تجربه است. در سطح عمیق‌تر، روایت می‌تواند به‌عنوان سازوکار سازمان‌دهی زمان، علیت و هویت عمل کند؛ به‌گونه‌ای که اختلال در این سازوکارها به شکل تجربه‌های گسسته، تکرارشونده و ناپایدار بروز می‌یابد (Hammack, ۲۰۰۸) در نتیجه، می‌توان متون ادبی را نه به عنوان بازنمایی تجربه، بلکه میدان‌های ظهور سازمان‌های شناختی-فرهنگی تجربه در نظر گرفت. در این میان آثار صادق هدایت به‌دلیل ساختار روایی غیرخطی، چندپارگی ادراکی و تمرکز بر ذهنیت‌های ناپایدار،امکان تحلیل در چارچوب روان‌شناسی فرهنگی و تروما را دارند (براهنی، ۱۹۹۲).

پژوهش‌هایی که دربارهٔ آثار صادق هدایت انجام شده، عمدتاً بر جنبه‌های ادبی یا ایدئولوژیک تمرکز دارند و به سازوکارهای روان‌شناختی-فرهنگی زیربنایی آن‌ها توجه نشده‌است. این امر به‌ویژه در حوزه بازنمایی روابط عاطفی و خیانت، موجب شکل‌گیری خوانش‌های متعارض از این آثار شده‌است؛ برخی پژوهش‌ها بر جنبه‌های بدبینانه یا کلیشه‌ای این بازنمایی‌ها تأکید داشته‌اند و برخی دیگر آن‌ها را در پیوند با مدرنیسم روایی، موقعیت راوی و زمینه تاریخی ـ فرهنگی تفسیر کرده‌اند (Milani, ۱۹۹۲).

جایگاه برجسته صادق هدایت در ادبیات معاصر ایران، موجب شد آثار وی همواره موضوع پژوهش‌های ادبی و روان‌شناختی قرار گیرد. در حوزه نقد روان‌شناختی شمیسا (۱۳۷۲) در کتاب *داستان یک روح*، تحلیلی یونگی از *بوف کور* ارائه کرده‌است. میرعابدینی (۱۳۷۷) نیز در *صد سال داستان‌نویسی ایران* آثار هدایت را از منظری نزدیک به روان‌شناسی تحلیلی بررسی کرده‌است. یاوری (۱۳۷۴) در *واکاوی و ادبیات: دو متن، دو انسان، دو جهان* با تمرکز بر ویژگی‌های مدرن و چندپارهٔ راوی *بوف کور*، به برخی شباهت‌های ساختاری این اثر با داستان «سه قطره خون» اشاره می‌کند. صنعتی (۱۳۸۰) در *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات*، شخصیت‌های «سه قطره خون» را در کانون

تحلیل‌های روان‌کاوانه قرار داده‌است. همچنین نفیسی (۲۰۱۲) با تأکید بر تقابل واقعیت و خیال در این داستان، به الگوهای تکرارشونده در کنش شخصیت‌های مرد اشاره می‌کند. پاینده (۱۳۹۰) نیز با بهره‌گیری از مفاهیم روان‌کاوانه‌ای چون مقاومت، جابه‌جایی، نمادپردازی، رانه، هم‌هویتی، ضایعۀروانی و وسواس، انگیزه‌ها و هراس‌های ناخودآگاه راوی را بررسی کرده که بر اساس آن، موضوع خیانت هسته‌ای پنهان در پس گفتار او عمل می‌کند. بشیری و طاهری (۱۴۰۰) با تمرکز بر مفاهیم جنون و هراس از مرگ، جنون را به عنوان عامل مواجهه با مرگ در «سه قطره خون» تحلیل کرده‌اند.

مرور این مطالعات نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از پژوهش‌های پیشین بر تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها، انگیزه‌های ناخودآگاه، مسئلۀ جنون، مرگ و روابط عاطفی متمرکز بوده‌اند، چگونگی سازمان‌یافتگی تجربه تروماتیک در سطح ساختار روایت و نقش عناصری همچون تکرار، گسست زمانی، ناپایداری ادراک و بازتولید الگوهای رابطه‌ای در شکل‌گیری این تجربه به‌صورت نظام‌مند بررسی نشده‌است. پژوهش حاضر می‌کوشد به این خلأ با بهره‌گیری از رویکرد مطالعات تروما و با تکیه بر نظریۀ کتی کاروث توجه کند.

داستان «سه قطره خون» نمونۀ برجسته‌ای است که در آن تجربۀ انسانی در قالب ساختاری گسسته، تکرار شونده و از نظر ادراکی ناپایدار بازنمایی می‌شود. در این متن، روایت نه بر اساس توالی خطی رخدادها، بلکه بر پایه بازگشت‌های مکرر، نشانه‌های تکرارشونده و اختلال در مرزهای ادراک، حافظه و هویت سازمان می‌یابد. این ویژگی‌ها امکان تحلیل اثر را در چارچوب تروما و روان‌شناسی فرهنگی فراهم می‌سازد(هدایت ، ۲۰۲۰ و محقق، ۲۰۰۳) در این پژوهش، تروما بر اساس دیدگاه کاروث به‌عنوان اختلال در یکپارچگی تجربۀ زمانی در نظر گرفته می‌شود که در قالب بازگشت‌های روایی، تأخیر در فهم و ناپیوستگی در ادراک ظاهر می‌شود (Caruth,۱۹۹۶). همچنین مفهوم خیانت در سطح بالینی یا فردی به‌کار نمی‌رود، بلکه به عنوان عامل فرهنگی ـ شناختی برای فهم نحوه سازمان‌دهی تجربه در متن ادبی استفاده می‌شود.

پژوهش حاضر در پی پاسخ دادن به دو پرسش است: (۱)چگونه خیانت، در پیوند با ساختارهای فرهنگی معنا و سازوکارهای شناختی، در قالب یک سازمان روایی خاص در «سه قطره خون» بازنمایی می‌شود (۲) تلاقی فروپاشی اعتماد بین‌فردی و گسست‌های فرهنگی ـ شناختی، چگونه به شکل‌گیری الگوهای تکرار، ابهام ادراکی و ناپیوستگی روایی در متن منجر می‌شود؟ در این چارچوب، بازنمایی، شخصیت‌ها و رویدادهای داستان، در قالب واقعیت اجتماعی نیست، بلکه به عنوان عوامل روایی–شناختی تحلیل می‌شوند که در آن‌ها دلایل، تجربه آسیب‌دیده قابل ردیابی است از این رو این پژوهش به دنبال این است که نشان دهد، روایت ادبی نه تنها بازتاب تجربه است، بلکه بستری برای سازمان‌دهی و بازتولید و تثبیت تجربه‌های فرهنگی–شناختی آسیب‌دیده باشد؛ به‌گونه‌ای که مرز میان تجربۀ ساختار فرهنگی و بازنمایی روایی به‌صورت نظام مند دچار سیالیت ساختاری می‌شود.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کیفی و مبتنی بر تحلیل مضمون قیاسی[1] با رویکرد تفسیری است (Braun &Clarke, 2006). انتخاب این روش بر این مبنا صورت گرفت که مسئله پژوهش نه سنجش متغیرهای روان‌شناختی در سطح تجربی، بلکه تحلیل نحوه سازمان‌یافتگی تجربه در متن ادبی و شناسایی الگوهای معنایی مرتبط با تروما، گسست شناختی و بازنمایی فرهنگی تجربه خیانت است. در این رویکرد، معنا به عنوان امری ثابت و از پیش موجود تلقی نمی‌شود، بلکه در تعامل میان متن، بافت فرهنگی و چارچوب نظری پژوهش شکل می‌گیرد. از این منظر، متن ادبی نه بازتاب مستقیم واقعیت روانی یا

1. Deductive Thematic Analysis

اجتماعی، بلکه فضایی برای سازمان‌دهی تجربه تلقی می‌شود. شیوه تحلیل در این پژوهش ماهیتی قیاسی دارد؛ بدین معنا که فرآیند استخراج وسازمان‌دهی داده‌ها با چارچوب نظری از پیش تعیین‌شده انجام شده‌است. چارچوب مفهومی اصلی پژوهش، بر رویکرد کتی کاروث در مطالعات تروما استوار است که بر مفاهیمی نظیر تجربه تأخیری، بازگشت ناگهانی، گسست زمانی و ناپیوستگی در ادراک تأکید دارد همچنین، برای تبیین ابعاد روان‌شناختی و فرهنگی یافته‌ها، از مفاهیم مرتبط با روان‌شناسی فرهنگی، گسست شناختی و سازوکارهای دفاعی به‌عنوان چارچوب‌های تفسیر ثانویه استفاده شده‌است. این مفاهیم برای تشخیص بالینی شخصیت‌ها جنبه ابزاری ندارند، بلکه به‌عنوان لنزهای مفهومی برای فهم ساختار روایت و سازمان‌یافتگی تجربه در متن به کار گرفته شده‌اند.

داده‌های پژوهش شامل متن کامل داستان «سه قطره خون» اثر صادق هدایت است که به‌عنوان یک واحد تحلیلی منسجم و مستقل بررسی شده‌است. انتخاب این اثر به دلیل ویژگی‌های ساختاری و محتوایی آن از جمله گسست زمانی، ناپایداری ادراکی، تکرار نظام‌مند نشانه‌ها و محوریت روابط آسیب دیده، صورت گرفت که آن را برای تحلیل درچارچوب تروما و روانشناسی فرهنگی مناسب می‌سازد. در این پژوهش واحد تحلیل و واحد کد گذاری متمایز است. واحد تحلیل، کل داستان «سه قطره خون» به‌عنوان یک نظام روایی یکپارچه است؛ در حالی که واحدهای کدگذاری شامل گزاره‌های روایی، دیالوگ‌ها، توصیف‌های فضایی و ادراکی، کنش‌های شخصیت‌ها، نشانه‌های نمادین و بخش‌هایی از متن است که واجد دلالت روان‌شناختی یا روایی مرتبط با پرسش پژوهش محسوب می‌شدند. بدین ترتیب، کدگذاری، بر اساس ظهور واحدهای معنایی مرتبط انجام شد.

فرایند تحلیل در چهار مرحله اصلی انجام گرفت:

مرحله نخست، متن داستان در چندین نوبت و به صورت کل نگر خوانده شد تا آشنایی عمیق با ساختار روایت، منطق حرکت متن و نقاط برجسته ادراکی و رابطه‌ای حاصل شود. این مرحله با هدف ورود به جهان معنایی متن و شناسایی اولیه الگوهای تکرارشونده، انجام شد.

مرحلهٔ دوم، کدگذاری اولیه صورت گرفت؛ بخش‌هایی از متن که با مفاهیم نظری پژوهش مرتبط بودند شناسایی و کدگذاری شدند. کدهای اولیه شامل مفاهیمی مانند تکرار نشانه‌ای، گسست زمانی، ابهام واقعیت/خیال، ناپیوستگی حافظه، همسانی رابطه‌ای، بی‌ثباتی هویت، فرافکنی و نشانه‌های مرتبط با فروپاشی اعتماد یا تجربه خیانت شکل گرفتند. این کدگذاری ماهیتی انعطاف‌پذیر داشت و در فرایندی رفت‌وبرگشتی میان متن و چارچوب نظری بازبینی می‌شد.

مرحلهٔ سوم، کدهای اولیه بر اساس روابط مفهومی، شباهت‌های کارکردی و هم‌پوشانی معنایی در قالب مضمون‌های تحلیلی سازمان‌دهی شدند. حاصل این مرحله، شکل‌گیری سه مضمون اصلی بود: «منطق تکرار در سطح نشانه و کنش»، «بی‌ثباتی ادراکی در مرز واقعیت، حافظه و هویت» و «الگوهای همسان در روابط شخصیت‌ها». این مضمون‌ها نه صرفاً به‌عنوان مضامین محتوایی، بلکه به‌مثابه سازوکارهای سازمان‌دهنده تجربه در روایت فهم شدند.

مرحله چهارم، روابط میان مضمون‌ها در سطح کلان روایت بررسی شد تا نحوه شکل‌گیری سازمان کلی تجربه در متن روشن گردد. در این مرحله، تمرکز تحلیل از سطح توصیف مضامین منفرد به سمت تبیین الگوی درهم‌تنیدگی آن‌ها منتقل شد؛ به‌گونه‌ای که بتوان منطق انسجام غیرخطی و بازتولید تجربه در روایت را توضیح داد.

افزایش اعتبار و انسجام روش‌شناختی، از طریق تحلیل رفت‌وبرگشتی میان داده‌های متنی وکدها و چارچوب نظری انجام شد؛ تمامی استنتاج‌ها با ارجاع مکرر به شواهد درون‌متنی بازبینی شدند. همچنین، مسیر تصمیم‌گیری تحلیلی و تغییرات کدگذاری در طی پژوهش ثبت و مستندسازی شد تا شفافیت فرایند تفسیر حفظ شود. در گزارش یافته‌ها نیز برای هر مضمون، نقل‌قول‌های مستقیم از متن داستان، با ارجاع صفحه مشخص شده‌است تا امکان ارزیابی استنتاج‌ها برای خواننده فراهم گردد. با وجود این، به محدودیت‌های معرفت‌شناختی پژوهش‌های تفسیری توجه شد. تحلیل حاضر متکی بر چارچوب نظری مشخصی است و بدیهی است که امکان خوانش‌های بدیل از منظر روان‌کاوی، نشانه‌شناسی یا

روایت‌شناسی وجود دارد. همچنین، تمرکز پژوهش بر یک متن واحد و تحلیل درون‌متنی، دامنه استنتاج‌ها را به همان متن محدود می‌کند و مانع از هرگونه تعمیم روان‌تشخیصی یا اجتماعی فراتر از محدوده تحلیل شده‌است.

یافته‌ها

تحلیل متن «سه قطره خون» نشان می‌دهد که سازمان روایت بر سه محور به‌هم‌پیوسته‌است: (۱) منطق تکرار، (۲) بی‌ثباتی ادراکی، و (۳) الگوهای همسان در روابط. این محورها در تعامل با یکدیگر، انسجام خطی روایت را تضعیف کرده و روایت را حول یک هسته تجربی متمرکز می‌کنند.

۱. منطق تکرار تروماتیک در سطح نشانه و کنش

تحلیل مضمون قیاسی متن «سه قطره خون» نشان داد که یکی از شیوه های منظم، الگوهای روایت، منطق تکرار است. در فرایند کدگذاری، این مضمون از خلال دو زیرمضمون اصلی استخراج شد: (۱) بازگشت نشانه‌های محوری (۲) بازتولید الگوهای کنشی و شخصیتی. در چارچوب نظری کاروث، این بازگشت‌ها صرفاً عناصر سبکی نیست، بلکه اشکالی از حضور مکرر تجربه و بازگشت‌های غیرخطی هستند.

۱-۱: بازگشت نشانه‌های محوری و تثبیت وضعیت ادراکی

نخستین الگوی تکرار در سطح نشانه‌ای مشاهده شد. برخی عناصر روایی در بافت‌های متفاوت و بدون پیوند علّی پایدار بازمی‌گردند و به‌جای پیشبرد خط داستانی، بر بازتولید یک وضعیت ادراکی مشابه تأکید دارند. در میان این عناصر، نشانه «سه قطره خون» برجسته‌ترین جایگاه را دارد. نخستین ظهور این نشانه در سطح نوشتار و ذهنیت راوی اتفاق می‌افتد؛ جایی که راوی از ناتوانی در نوشتن سخن می‌گوید:

«دیروز تا حالا هرچه فکر می‌کنم چیزی ندارم که بنویسم... تنها چیزی که خوانده می‌شود این است: سه قطره خون» (هدایت، ۱۳۳۳، ۱۰).

این بخش در فرایند کدگذاری، ذیل کد «بازگشت نشانه‌ای فاقد تثبیت معنایی» قرار گرفت. اهمیت این صحنه در آن است که «سه قطره خون» پیش از آنکه به رخدادی بیرونی یا توضیحی روایی متصل شود، در مقام یک ردّ نوشتاری و ذهنی ظاهر می‌شود. در ابتدا، نشانه اطلاعاتی درباره یک واقعه مشخص نمی‌دهد، بلکه عنصری مداخله‌گر است که در سطح ادراک و بیان حضور پیدا می‌کند. بدین‌ترتیب، روایت از همان ابتدا به‌جای ارائه یک موقعیت علّی روشن، خواننده را با نوعی حضور مبهم و تکرارشونده مواجه می‌سازد. بازگشت بعدی این نشانه در پیوند با فضای باغ و درخت کاج دیده می‌شود:

«من می‌دانم آن‌جا زیر درخت سه قطره خون روی زمین چکیده» (هدایت، ۱۳۳۳، ۱۳).

«سه قطره خون» در این بخش، در کنار مجموعه‌ای از تصاویر همنشین از جمله درخت کاج، قفس خالی، گربه و عمل کشتن قرار می‌گیرد. در کدگذاری قیاسی، این هم‌نشینی ذیل کد «خوشه نشانه‌های تهدید و خشونت» طبقه‌بندی شد. اهمیت تحلیلی این بخش در آن است که خون دیگر یک تصویر منفرد نیست، بلکه به کانونی برای تمرکز نشانه های مرگ، آسیب و تهدید تبدیل می‌شود. با این حال، روایت همچنان از ارائه زنجیره‌ای روشن از علت و معلول خودداری می‌کند و معنای نشانه را در تعلیق نگه می‌دارد. این نشانه بار دیگر در صحنه مربوط به سیاوش بازمی‌گردد:

«سه چکه خون تازه روی زمین چکیده بود» (هدایت، ۱۳۳۳، ۱۶).

در ظاهر، این بازگشت به مشاهده‌ای بیرونی و قابل رؤیت پیوند می‌خورد؛ اما روایت همچنان منشأ، علت و پیامد آن را تثبیت نمی‌کند. در نتیجه، سه قطره خون نه به گره‌گشایی روایی منجر می‌شود و نه ابهام را کاهش می‌دهد؛ بلکه

خواننده را دوباره به همان وضعیت اولیه بازمی‌گرداند. در تحلیل قیاسی، این الگو ذیل کد «بازگشت فاقد حل‌شدگی روایی» قرار گرفت؛ الگویی که با منطق بازگشت در تجربه‌های آسیب‌زا و ناتمام، آن‌گونه که کاروث توصیف می‌کند، هم‌پوشانی مفهومی دارد.

۱-۲: بازتولید فضاها و الگوهای شخصیتی

تکرار در متن به نشانه‌ها محدود نمی‌ماند و در سطح فضا و شخصیت نیز عمل می‌کند. یکی از روشن‌ترین نمونه‌ها، همسانی میان اتاق سیاوش و اتاق راوی است. سیاوش در اتاقی توصیف می‌شود که «آبی رنگ و کمربند دیوار کبود» دارد؛ توصیفی که تقریباً به همان صورت در روایت مربوط به اتاق راوی بازتولید می‌شود:

«همان اطاق آبی که تا کمربند آن کبود است» (همان).

این بازگشت فضایی در فرایند کدگذاری ذیل کد «هم‌پوشانی فضایی و تضعیف مرز موقعیت‌ها» طبقه‌بندی شد. فضاها در این ساختار، هویت مستقل خود را از دست می‌دهند و به‌صورت بازتاب‌هایی از یکدیگر عمل می‌کنند. به همین دلیل، مرز میان تجربه‌های شخصیت‌ها نیز تضعیف می‌شود و روایت کیفیتی بازتابی پیدا می‌کند.

الگوی مشابهی در سطح شخصیت‌ها مشاهده شد. سیاوش، عباس و تا حدی خود راوی، در ویژگی‌هایی چون شعر، موسیقی، درون‌گرایی و حالات عاطفی مشابه بر یکدیگر منطبق می‌شوند. در متن آمده است:

«عباس خودش را تارزن ماهر هم می‌داند» (هدایت، ۱۳۳۳، ۱۴).

و شعری که او می‌خواند با همان نشانه مرکزی پیوند می‌خورد:

«ولیکن در آن گوشه در پای کاج / چکیده‌ست بر خاک سه قطره خون» (همان).

این بازگشت‌ها، در تحلیل قیاسی، ذیل کد «بازتولید الگوی شخصیتی مشترک» طبقه‌بندی شدند. روایت به‌جای خلق شخصیت‌هایی کاملاً مستقل، یک فرم روانی - روایی مشابه را در چهره‌های مختلف بازآفرینی می‌کند. از منظر روان‌شناختی، این الگو صرفاً تکرار ادبی تلقی نشد. بازگشت مکرر شخصیت‌ها، تصاویر و نشانه‌ها با برخی سازوکارهای دفاعی به‌ویژه جابه‌جایی و فرافکنی هم‌پوشانی مفهومی پیدا می‌کند؛ هرچند پژوهش حاضر از هرگونه تشخیص بالینی یا نسبت‌دادن قطعی این مکانیسم‌ها به شخصیت‌ها پرهیز می‌کند. در اینجا، اهمیت مسئله نه در روان‌تشخیصی شخصیت‌ها، بلکه در مشاهده الگویی است که روایت از طریق آن تجربه را در قالب چهره‌ها و موقعیت‌های مشابه بازتولید می‌کند.

جمع‌بندی مضمون نخست

برآیند این یافته‌ها نشان می‌دهد که تکرار در «سه قطره خون» صرفاً یک ویژگی سبکی یا آرایه زبانی نیست، بلکه به‌عنوان سازوکار سازمان‌دهنده روایت عمل می‌کند. نشانه‌ها، فضاها و الگوهای شخصیتی به‌جای آنکه در زنجیره‌ای خطی از علت و معلول ادغام شوند، در قالب واحدهایی مستقل اما هم‌ساخت بازمی‌گردند و نوعی انسجام غیرخطی ایجاد می‌کنند. در این ساختار، پیشروی داستان جای خود را به بازگشت تجربه می‌دهد و روایت به‌جای تولید مداوم رخدادهای تازه، حول مجموعه‌ای محدود اما بازگشت‌کننده از تصاویر و موقعیت‌ها سازمان می‌یابد.

۲. بی‌ثباتی ادراکی: واقعیت، حافظه و هویت

یکی از مضامین اصلی استخراج‌شده در تحلیل، «بی‌ثباتی ادراکی» است؛ مضمونی که در سه زیرمقوله اصلیِ (۱) ابهام میان واقعیت و خیال، (۲) ناپیوستگی حافظه و (۳) سیالیت هویت ظهور می‌یابد. تحلیل نشان می‌دهد که این سه سطح به‌صورت مجزا عمل نمی‌کنند، بلکه در تعامل با یکدیگر، نوعی سازمان ادراکی ناپایدار ایجاد می‌کنند که در آن روایت از تثبیت یک مرجع شناختی واحد فاصله می‌گیرد.

۲-۱. ابهام میان واقعیت و خیال: ادراک مضطرب و تعلیق واقعیت

نخستین زیر مجموعه بی‌ثباتی ادراکی، فروریختن مرز میان تجربه بیرونی و بازنمایی ذهنی است. جهان پیرامون، از همان آغاز داستان، در قالب توصیفی عینی و تثبیت‌شده روایت نمی‌شود، بلکه از خلال ذهنیتی آشفته و مضطرب نمایان نمی‌شود. راوی می‌گوید:

«شب‌ها تا صبح از صدای گربه بیدارم، این ناله‌های ترسناک، این حنجره خراشیده که جانم را به لب رسانیده» (همان، ۱۱).

در این توصیف، مسئله صرفاً وجود یک صدای بیرونی نیست، بلکه کیفیت ادراک آن اهمیت پیدا می‌کند. صدا به شکلی اغراق‌آمیز، تهدیدکننده و فراتر از یک محرک معمول تجربه می‌شود. روایت مشخص نمی‌کند که این ناله‌ها تا چه اندازه ویژگی عینی دارند و تا چه حد محصول تجربه ذهنی راوی‌اند. همین تعلیق، سبب می‌شود خواننده نتواند میان «امر واقع» و «امر ادراک‌شده» مرز روشنی ترسیم کند. ابهام ادراکی در داستان صرفاً یک شگرد سبکی نیست، بلکه می‌تواند بازتاب نوعی سازمان‌یافتگی ذهنیِ مبتنی بر اضطراب و ناپایداری باشد. همین الگوی ادراکی در بازنمایی فضای آسایشگاه نیز تکرار می‌شود. راوی می‌گوید:

«یک سال است که میان این مردمان عجیب و غریب زندگی می‌کنم» و تأکید می‌کند «هیچ وجه اشتراکی بین ما نیست، من از زمین تا آسمان با آن‌ها فرق دارم» (هدایت، ۱۳۳۳، ۱۱).

با این حال، بلافاصله اعتراف می‌کند:

«ناله‌ها، سکوت‌ها، فحش‌ها و خنده‌های آن‌ها همیشه خواب مرا پر از کابوس خواهد کرد» (همان).

این دو گزاره ساختاری دوگانه ایجاد می‌کنند. راوی از یک سو می‌کوشد مرز روشنی میان خود و «دیگران» برقرار کند و بر تمایز خویش تأکید ورزد، اما از سوی دیگر همان جهان بیرونی به شکلی عمیق در تجربه روانی او نفوذ کرده‌است. بنابراین مرز «خود/دیگری» نیز مانند مرز «واقعیت/خیال» ثبات خود را از دست می‌دهد و روایت نه تصویری بی‌طرف از محیط، بلکه بازنمایی ادراکِ هیجان‌زده و ناپایدار راوی است.

۲-۲. ناپیوستگی حافظه و زمان‌مندی گسسته تجربه

دومین زیرمضمون استخراج‌شده در حوزه بی‌ثباتی ادراکی، ناپیوستگی حافظه و گسست در سازمان زمانی روایت است. بررسی واحدهای کدگذاری نشان داد که بازنمایی گذشته در داستان به‌صورت توالی زمانی منظم و پیوسته انجام نمی‌شود. رخدادها، خاطرات و تصاویر ذهنی راوی در قالب قطعات پراکنده و تداعی‌های ناگهانی ظاهر می‌شوند و روایت از ارائه یک خط زمانی روشن و قابل بازسازی فاصله می‌گیرد.

جابه‌جایی میان زمان حال، خاطرات گذشته و روایت رخدادهای پیشین بدون نشانه‌های مشخص زمانی در بخش‌های مختلف داستان، صورت می‌گیرد. برای مثال، راوی در توصیف وضعیت خود در آسایشگاه ناگهان به یادآوری رویدادهای مرتبط با سیاوش، نامزد خود یا صحنه‌های باغ می‌پردازد و سپس دوباره به زمان حال بازمی‌گردد، بی‌آنکه مرز زمانی روشنی میان این بخش‌ها ترسیم شود. این جابه‌جایی‌ها موجب می‌شود ترتیب وقوع رخدادها به‌سادگی قابل بازسازی نباشد. همچنین برخی تصاویر و نشانه‌ها به‌صورت مکرر در بخش‌های مختلف روایت ظاهر می‌شوند. درخت کاج، اتاق آبی، گربه و سه قطره خون از جمله عناصری هستند که در موقعیت‌های متفاوت روایی بازمی‌گردند. با وجود تکرار این عناصر، روایت رابطه زمانی یا علّی مشخصی میان ظهورهای مختلف آن‌ها برقرار نمی‌کند. به همین دلیل، بازگشت این تصاویر بیشتر در قالب تداعی‌های پراکنده دیده می‌شود تا اجزای یک زنجیره زمانی منسجم.

نمونه دیگری از این وضعیت را می‌توان در نحوه بازنمایی خاطرات مشاهده کرد. خاطرات مربوط به سیاوش، عباس، نامزد راوی و دیگر شخصیت‌ها اغلب به‌صورت قطعات منفصل و مستقل روایت می‌شوند و پیوند زمانی میان آن‌ها به‌طور کامل

روشن نیست. در نتیجه، روایت گذشته نه به‌صورت بازسازی تدریجی یک تاریخچه مشخص، بلکه در قالب مجموعه‌ای از تصاویر و موقعیت‌های پراکنده سازمان می‌یابد. بررسی کدهای استخراج‌شده نشان داد که حافظه در متن بیشتر از آنکه کارکرد بازسازی خطی گذشته را داشته باشد، بر اساس تداعی و بازگشت نشانه‌ها عمل می‌کند. ازاین‌رو، زمان‌مندی روایت در بسیاری از بخش‌ها کیفیتی گسسته پیدا می‌کند و رخدادها در شبکه‌ای از بازگشت‌ها و تداعی‌های روایی قرار می‌گیرند.

۲-۳. سیالیت هویت و تداخل مرزهای فردی

سومین زیرمضمون مرتبط با بی‌ثباتی ادراکی، سیالیت هویت و تداخل مرزهای فردی میان شخصیت‌هاست. تحلیل واحدهای معنایی نشان داد که برخی ویژگی‌ها، نقش‌ها و الگوهای رفتاری در میان چند شخصیت به‌صورت مشابه توزیع شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که در برخی بخش‌های روایت، تمایزهای هویتی با درجه‌ای از ابهام همراه می‌شود. یکی از الگوهای مشاهده‌شده، تکرار ویژگی‌هایی چون شعرخوانی، موسیقی، درون‌گرایی، انزوا و حساسیت عاطفی در میان شخصیت‌هایی مانند راوی، سیاوش و عباس است. این شباهت‌ها سبب می‌شود شخصیت‌ها در برخی موقعیت‌ها واجد ویژگی‌های مشترکی باشند که مرزهای فردیت را تا حدی کمرنگ می‌کند.

علاوه بر این، برخی فضاها و موقعیت‌های روایی نیز به شکل مشابهی به شخصیت‌های مختلف نسبت داده می‌شوند. برای نمونه، همانندی میان برخی توصیف‌های مربوط به اتاق راوی و اتاق سیاوش یا شباهت میان موقعیت‌های عاطفی شخصیت‌ها، نوعی هم‌پوشانی در سطح بازنمایی هویت ایجاد می‌کند. این هم‌پوشانی موجب می‌شود شخصیت‌ها در برخی لحظات هویت کاملاً مستقل نداشته، بلکه در ارتباطی بازتابی با یکدیگر ظاهر شوند. در سطح روایت نیز مواردی مشاهده می‌شود که ادراک راوی از دیگران با برداشت او از خویشتن درهم می‌آمیزد. این وضعیت به‌ویژه در بخش‌هایی که راوی درباره سیاوش یا عباس سخن می‌گوید برجسته‌تر است؛ جایی که بر شباهت‌های رفتاری و عاطفی میان شخصیت‌ها بیش از تفاوت‌های آن‌ها تأکید می‌شود. در مجموع، داده‌های استخراج‌شده نشان می‌دهد که مرزهای هویتی در داستان از ثبات کامل ندارند و برخی ویژگی‌ها و موقعیت‌ها، میان شخصیت‌های مختلف گردش می‌کنند. در نتیجه، روایت، تصویری از هویت ارائه می‌دهد که در آن تمایزهای فردی روشن و قطعی نیست و در برخی بخش‌ها با هم‌پوشانی و سیالیت همراه می‌شود.

۳. الگوهای همسان در روابط

سومین مضمون اصلی استخراج‌شده از تحلیل متن، «الگوهای همسان در روابط» است. بررسی داده‌های متنی نشان داد که روابط میان شخصیت‌ها، با وجود تفاوت در موقعیت‌ها و افراد درگیر، حول مجموعه‌ای محدود از الگوهای تعاملی سازمان می‌یابد. در این مضمون، سه زیرمضمون شامل «بازنمایی دوسوگرایانه روابط عاطفی»، «تکرار الگوی رقابت و جابه‌جایی رابطه» و «روابط مبتنی بر فاصله و عدم تفاهم» شناسایی شد.

۱-۳. بازنمایی دوسوگرایانه روابط عاطفی

نخستین زیرمضمون به بازنمایی روابطی مربوط می‌شود که در آن‌ها کشش و فاصله، علاقه و طرد، یا میل و نفی به‌صورت همزمان حضور دارند. در این الگو، رابطه عاطفی در قالب پیوندی پایدار و متقابل شکل نمی‌گیرد، بلکه با نوعی تنش درونی و دوسویگی همراه است. یکی از نمونه‌های این الگو در روایت مربوط به تقی و صغرا سلطان دیده می‌شود. راوی درباره تقی می‌گوید:

«تقی خودمان عقیده‌اش این است که زن باعث بدبختی مردم شده و برای اصلاح دنیا هر چه زن است باید کشت، عاشق همین صغرا سلطان شده بود» (هدایت، ۱۳۳۳، ۱۳).

در ادامه، صغرا سلطان نیز با ویژگی‌هایی توصیف می‌شود که موقعیت او را از وضعیت متعارف خارج می‌کند:

«پیرزن است اما صورتش را گچ دیوار می‌مالد و گل شمعدانی هم سرخابش است. خودش را دختر چهارده ساله می‌داند» (همان، ۱۲).

آوردن این دو توصیف در کنار هم، الگویی از رابطه را شکل می‌دهد که در آن علاقه عاطفی در کنار طرد، بدبینی یا فاصله قرار می گیرد. در این ساختار، رابطه نه بر پایه ثبات و نزدیکی، بلکه در بستری از تنش و ناهم‌خوانی بازنمایی می‌شود.

۳-۲. تکرار الگوی رقابت و جابه‌جایی رابطه

دومین زیرمضمون به موقعیت‌هایی مربوط است که در آن‌ها انتظار یا تصور یک رابطه شکل می گیرد، اما در ادامه به سمت شخص دیگری منتقل می‌شود. این الگو در چند بخش روایت با ساختاری مشابه تکرار می‌گردد. نمونه بارز آن در صحنه ملاقات عباس آمده‌است. راوی درباره دختر جوانی که همراه خانواده‌ای برای ملاقات آمده، می‌گوید:

«آن دختر به من می‌خندید، پیدا بود که مرا دوست دارد، اصلاً به هوای من آمده بود»(هدایت،۱۳۳۳ ،۱۴).

اما بلافاصله روایت مسیر دیگری پیدا می‌کند:

«دیدم عباس دختر جوان را کنار کشید و ماچ کرد» (همان).

در این بخش، ابتدا نوعی انتظار یا تصور رابطه شکل می گیرد، اما در ادامه رابطه به سوی فرد دیگری هدایت می‌شود. این ساختار در روایت مربوط به راوی، نامزد او و سیاوش نیزآمده‌است. در هر دو موقعیت، حضور یک شخصیت ثالث، جهت رابطه را تغییر داده و انتظار اولیه را برهم می‌زند. از این رو، رقابت و جابه‌جایی رابطه به‌عنوان الگویی بازگشت‌کننده در متن ظاهر می‌شود.

۳-۳. روابط مبتنی بر فاصله و عدم تفاهم

سومین زیرمضمون مربوط به شیوه شکل‌گیری روابط میان شخصیت‌ها است. در بسیاری از تعاملات داستان، شخصیت‌ها در کنار یکدیگر حضور دارند، اما این هم‌جواری منجر به شکل‌گیری ارتباطی پایدار یا فهمی متقابل نمی‌شود. برای مثال، راوی بارها بر فاصله خود با دیگران تأکید می‌کند و جهان اطراف را از موضعی جداافتاده توصیف می‌نماید. همچنین در روابط عاطفی و دوستانه داستان نیز برداشت‌های شخصیت‌ها از یکدیگر اغلب با ابهام، سوءبرداشت یا عدم قطعیت همراه است. در نتیجه، روابط در متن بیشتر در قالب مواجهه‌هایی ناتمام و ارتباط‌هایی شکننده ظاهر می‌شوند تا پیوندهایی تثبیت‌شده و پایدار.

بررسی این الگوها نشان می‌دهد که روابط در «سه قطره خون» علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، بر مدار چند ساختار تکرارشونده، سازمان یافته‌اند. بازنمایی دوسوگرایانه رابطه، تکرار موقعیت‌های رقابتی و جابه‌جایی رابطه و نیز غلبه فاصله و عدم تفاهم، سبب می‌شود تجربه‌های عاطفی شخصیت‌ها در قالب الگوهایی مشابه بازتولید شوند. از این منظر، همسانی رابطه‌ای یکی از مؤلفه‌های اصلی سازمان روایت است که در کنار تکرار نشانه‌ها و بی‌ثباتی ادراکی، ساختار کلی داستان را شکل می‌دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که سازمان روایی در داستان «سه قطره خون» بر سه سازوکار اصلی استوار است: تکرار نظام‌مند عناصر روایی، بی‌ثباتی ادراکی در سطوح مختلف تجربه و شکل‌گیری الگوهای همسان در روابط بین‌فردی. نکته مهم این است که این سه سازوکار به‌صورت جداگانه عمل نمی‌کنند، بلکه یک شبکه درهم‌تنیده را شکل می‌دهند که در

آن هر سطح، سطوح دیگر را تقویت و بازتولید می‌کند. بنابراین، آنچه در ظاهر به‌صورت پراکندگی روایی دیده می‌شود، در سطح عمیق‌تر واجد منطق سازمان‌دهنده مشخص است.

تحلیل داده‌ها نشان داد که تکرار در متن، نه یک ویژگی تزئینی یا سبک‌شناختی، بلکه سازوکار اصلی انسجام روایت است. بازگشت مداوم نشانه‌هایی مانند «سه قطره خون»، «درخت کاج»، «اتاق آبی» و برخی الگوهای کنشی، بدون ورود به زنجیره علّی پایدار، نوعی ساختار چرخه‌ای ایجاد می‌کند. این ساختار موجب می‌شود که روایت به‌جای پیشروی خطی، در وضعیت بازگشت مداوم به عناصر محدود باقی بماند. از منظر نظری، چنین الگویی با یافته‌های پژوهش‌های حوزه روایت و تروما هم‌خوانی دارد که نشان می‌دهند تجربه‌های آسیب‌زا اغلب در قالب تکرارهای غیرارادی و بازگشت‌های قطعه‌قطعه در روایت ظاهر می‌شوند (Russell, 2006).

در این چارچوب، تکرار نشانه فقر روایی نیست، بلکه نشانه تثبیت‌نشدن تجربه در ساختار حافظه روایی است؛ وضعیتی که در آن معنا از طریق بازگشت ساخته می‌شود نه از طریق پیشرفت (شرکت مقدم، ۲۰۱۹).

یافته‌ها، در سطح ادراکی، نشان دادند که متن به‌طور مداوم مرز میان واقعیت، خیال و حافظه را تضعیف می‌کند. تجربه روایت‌شده همواره در وضعیت تعلیق قرار دارد؛ به‌گونه‌ای که امکان تشخیص قطعی میان آنچه رخ داده و آنچه ادراک شده، از بین می‌رود (Gökkaya et al, 2025). این وضعیت را می‌توان در امتداد پژوهش‌هایی فهم کرد که اختلال در انسجام زمانی و ادراکی را یکی از ویژگی‌های اصلی تجربه‌های تروماتیک می‌دانند (Palgi et al, 2018). در این نوع سازمان ادراکی، حافظه نه یک نظام بازسازی خطی گذشته، بلکه مجموعه‌ای از قطعات پراکنده است که در لحظه‌های مختلف فعال می‌شوند و انسجام زمانی را تضعیف می‌کنند. در نتیجه، روایت نیز به‌جای ارائه یک تاریخچه منسجم، به شبکه‌ای از تجربه‌های ناپیوسته تبدیل می‌شود (Schauer et al, 2025). این بی‌ثباتی صرفاً به سطح حافظه محدود نمی‌ماند، بلکه ساختار هویت را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ویژگی‌ها و الگوهای رفتاری شخصیت‌ها به‌گونه‌ای توزیع شده‌اند که مرز میان فردیت‌ها شفاف نیست و عناصر عاطفی و رفتاری میان شخصیت‌ها جابه‌جا می‌شود (Asati& Tiwari, 2025) این وضعیت با رویکردهای معاصر در روان‌شناسی هم‌خوان است که هویت را نه ساختاری ثابت، بلکه سیستمی پویا و در شرایط فشار روانی مستعد گسست می‌دانند. (Kaplan & Garner, 2017). در این معنا، روایت نه‌تنها حافظه، بلکه انسجام خود را نیز به‌صورت هم‌زمان دچار تزلزل می‌کند.

تحلیل، در سطح روابط، نشان داد که تعاملات بین شخصیت‌ها بر اساس الگوهای محدود اما تکرارشونده سازمان یافته‌اند. این الگوها عمدتاً شامل دوسوگرایی عاطفی، جابه‌جایی میل، رقابت ادراکی و تجربه مکرر ناکامی هستند. روابط به‌جای آنکه در مسیر تحول و تمایز حرکت کنند، در قالب ساختارهای مشابه بازتولید می‌شوند (Rachman, 2010). این یافته با پژوهش‌های حوزه روان‌شناسی روابط و خیانت هم‌راستا است که نشان می‌دهند تجربه تهدید رابطه‌ای معمولاً با الگوهای شناختی خاصی مانند سوءظن، تعمیم افراطی و پیش‌بینی منفی روابط همراه است (Fitness & Case, 2026). در متن، این الگوها نه در سطح صریح شناختی، بلکه در سطح روایی و موقعیتی بازنمایی شده‌اند. یکی از نکات مهم در این بخش، نحوه بازنمایی زن در ساختار رابطه‌ای متن است. داده‌ها نشان می‌دهد که زن در بسیاری از موقعیت‌ها در قالب دوگانه «میل/تهدید» ظاهر می‌شود. این دوگانگی را می‌توان در پیوند با پژوهش‌های روان‌شناسی فرهنگی درباره نقش‌های جنسیتی و سازمان هیجانی روابط فهم کرد که نشان می‌دهند در برخی زمینه‌های فرهنگی، روابط عاطفی با تنش میان مالکیت، کنترل و اضطراب از دست دادن همراه است (Rudman et al, 2021). در نتیجه، رابطه نه به‌عنوان فضای تعامل متقابل، بلکه به‌عنوان میدان تنش عاطفی بازنمایی می‌شود.

در سطح کلان، یافته‌ها نشان دادند که این سه سازوکار به‌صورت یک سیستم واحد عمل می‌کنند. تکرار، زمینه بی‌ثباتی ادراکی را تقویت می‌کند؛ بی‌ثباتی ادراکی امکان تثبیت هویت و حافظه را کاهش می‌دهد و در نهایت، این

وضعیت به بازتولید الگوهای رابطه‌ای مشابه منجر می‌شود. بنابراین، روایت دارای ساختاری خودارجاع است که در آن هر سطح از متن، سطح دیگر را بازتولید می‌کند. این نوع سازمان‌یافتگی با مدل‌های جدید روایت‌شناسی شناختی قابل مقایسه است که روایت را به‌عنوان شبکه‌ای از بازنمایی‌های متقاطع و نه خطی در نظر می‌گیرند.

این ساختار، از منظر تبیین روان‌شناختی، می‌تواند نشان‌دهندهٔ نوعی سازمان تجربه باشد که در آن تجربه‌های هیجانی حل‌نشده در قالب تکرارهای روایی بازگشت دارند. در این چارچوب، روایت صرفاً بازتاب تجربه نیست، بلکه شکل خاصی از سازمان‌دهی تجربه است که در آن تروما نه به‌عنوان رویداد، بلکه به‌عنوان الگوی ساختاری حضور دارد. به بیان دیگر، تروما در این متن در سطح «چگونه روایت شدن» عمل می‌کند، نه صرفاً در سطح «چه چیزی روایت شدن».

در سطح نظری گسترده‌تر، یافته‌ها نشان می‌دهند که تمایز میان تجربه، حافظه و روایت در چنین متونی به‌شدت سیال می‌شود. آنچه به‌عنوان تجربه ارائه می‌شود، هم‌زمان در حال شکل‌گیری در فرآیند روایت است. این امر با رویکردهایی هم‌سو است که روایت را نه بازنمایی تجربه، بلکه سازوکار شکل‌گیری آن در سطح آگاهی می‌دانند (Hiles& Cerma,2008) با این حال، در این پژوهش تأکید اصلی نه بر این ادعا به‌صورت کلی، بلکه بر نحوه تحقق آن در سطح ساختار متنی بوده‌است. با وجود این، باید در نظر داشت که نتایج این پژوهش محدود به تحلیل یک متن ادبی است و بنابراین نمی‌توان آن را به‌عنوان الگوی تعمیم‌پذیر برای کل ادبیات یا همه متون روایی در نظر گرفت. همچنین، استفاده از یک چارچوب نظری مشخص، امکان خوانش‌های بدیل را محدود نمی‌کند؛ بلکه تنها یکی از مسیرهای ممکن برای تحلیل این ساختار روایی را ارائه می‌دهد.

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که «سه قطره خون» واجد ساختاری روایی است که در آن تکرار، بی‌ثباتی ادراکی و الگوهای همسان رابطه‌ای در تعامل با یکدیگر، نوعی سازمان تجربه مبتنی بر بازگشت و گسست را شکل می‌دهند. اهمیت این یافته در آن است که نشان می‌دهد متن صرفاً یک وضعیت روانی آشفته را بازنمایی نمی‌کند، بلکه نمونه‌ای از یک منطق سازمان‌دهنده خاص است که در آن تجربه انسانی از طریق چرخه‌های تکرار و ناپیوستگی ساخته و بازساخته می‌شود. این نتیجه امکان بازاندیشی در نسبت میان روایت، حافظه و سازمان تجربه در ادبیات مدرن را فراهم می‌کند.

منابع

منابع فارسی

پاینده، ح .(۱۳۹۱) عجز از بیان: قرائتی روانکاوانه از داستان«سه قطره خون» *ادب فارسی*، ۶۷–۸۸ https://doi.org/xxxx .

خزائی، ز.، شهیدی، ش.، شهریار، م.، موتابی، ف.، مظاهری، م.ع.، پناغی، ل.، لیلی، م. ر.(۱۴۰۲) تعریف بخشودگی خیانت زناشویی: یک بررسی کیفی.*مطالعات زن و خانواده*، *۱۱*(۳)، ۴۲–۱۰https://doi.org/xxxx .

شرکت مقدم، ص.، زمانی ناصر، م .(۲۰۱۹) مطالعه فنون روایی در ترجمه «سه قطره خون» صادق هدایت، *۱۱*(۲)، ۱۱– https://doi.org/xxxx۲۶ .

شیری، س.، طاهری، ق (۱۴۰۴) رابطه جنون و هراس از مرگ در داستان‌های زنده‌به‌گور و سه‌قطره‌خون .*زبان و ادبیات فارسی*، ۳۳(۹۷)، ۸۵– https://doi.org/xxxx ۱۰۷ .

شمیسا، س(۱۳۸۱) *داستان یک روح: شرح و متن کامل بوف کور صادق هدایت، فردوس.*

صنعتی، م .(۱۳۸۰) *تحلیل‌های روانشناختی در هنر و ادبیات، نشر مرکز.*

میرعابدینی، ح .(۱۳۷۷) *صد سال داستان‌نویسی ایران*، نشر چشمه.

نفیسی، آ .(۲۰۱۲) .*نقد سه قطره خون صادق هدایت* https://mypersianbooks.wordpress.com/wp-content/uploads/2012/06/nafisi.pdf .

هدایت، ص (۱۳۳۳). *سه قطره خون*. نشر سرو.

یاوری، ح .(۱۳۸۷) . *روان‌کاوی و ادبیات: دو متن، دو انسان، دو جهان: از بهرام گور تا راوی بوف کور* .سخن.

Asati, P., & Tiwari, S. (2025). Fragmented narratives and sudden harm: A comprehensive study of trauma in literature and unintentional trauma. *Research Journal of English Language and Literature (RJELAL)*, *13*(1), 36–41.

Baraheni, R. (1992). *Hedayat's Buf-e Kur*. University Press of America.

Caruth, C. (1996). *Unclaimed experience: Trauma, and history*. Johns Hopkins University Press.

Fishbane, M. D. (2013). *Loving with the brain in mind: Neurobiology and couple therapy*. W. W. Norton & Company.

Fincham, F. D., & May, R. W. (2017). Infidelity in romantic relationships. *Current Opinion in Psychology*, *13*, 70–74.

Fitness, J., & Case, T. I. (2026). Betrayal and punishment within intimate relationships. *Current Opinion in Psychology*, Article 102262.

Gökkaya, F., Yurdalan, F., & Çıvgın, U. (2025). Does time perspective affect the association between childhood traumas and post-traumatic growth? *Current Psychology*, *44*(3), 1527–1540.

Herman, J. L. (1997). *Trauma and recovery: The aftermath of violence—from domestic abuse to political terror*. Basic Books.

Hammack, P. L. (2008). Narrative and the cultural psychology of identity. *Personality and Social Psychology Review*, *12*(3), 222–247.

Hiles, D., & Čermák, I. (2008). *Narrative psychology*

Kaplan, A., & Garner, J. K. (2017). A complex dynamic systems perspective on identity and its development: The dynamic systems model of role identity. *Developmental Psychology*, *53*(11), 2036–2051.

McAdams, D. P. (2021). Narrative identity and the life story. *Handbook of Personality: Theory and Research*, *4*, 122–141.

Milani, F. (1992). *Veils and words: The emerging voices of Iranian women writers*. Syracuse University Press.

Mohaghegh, S. (2003). The resurrection of the dead: The poetics of trauma in modern Persian fiction. *Iranian Studies*.

Palgi, Y., Avidor, S., Shrira, A., Bodner, E., Ben-Ezra, M., Zaslavsky, O., & Hoffman, Y. (2018). Perception counts: The relationships of inner perceptions of trauma and PTSD symptoms across time. *Psychiatry*, *81*(4), 361–375.

Pittman, A. M. (2025). *The shared experiences of betrayed women in North Carolina dealing with long-term issues from trauma associated with marital infidelity: A phenomenological study*.

Pederson, J. (2018). Trauma and narrative. In *Trauma and literature* (pp. 97–109).

Rachman, S. (2010). Betrayal: A psychological analysis. *Behaviour Research and Therapy, 48*(4), 304–311. https://doi.org/xxxx

Russell, P. L. (2006). Trauma, repetition, and affect. *Contemporary Psychoanalysis*, *42*(4), 601–620. https://doi.org/xxxx

Rudman, L. A., Glick, P., & Glick, P. S. (2021). *The social psychology of gender: How power and intimacy shape gender relations*. Guilford Publications.

Squires, E. C. (2014). *Moving beyond betrayal: How meaning-making and power promote forgiveness following infidelity* [Doctoral dissertation, Carleton University].

Sinaga, M., & Damanik, B. A. R. (2025). A semantic analysis of metaphors of betrayal and emotionality in series "Layangan Putus." *Jurnal Ilmiah Nusantara, 2*(4), 910–918.

Schauer, M., Neuner, F., & Elbert, T. (2025). *Narrative exposure therapy (NET) for survivors of traumatic stress*. Hogrefe Publishing.

Uzer, T., Beşiroğlu, L., Karakılıç, M., Yalçın, D. Ö., Yazar, M. S., & İlden Koçkar, A. (2023). Investigating traumatic memory integration in people with and without post-traumatic stress disorder using the event-cueing paradigm. *Memory, 31*(9), 1176–1184. https://doi.org/xxxx